

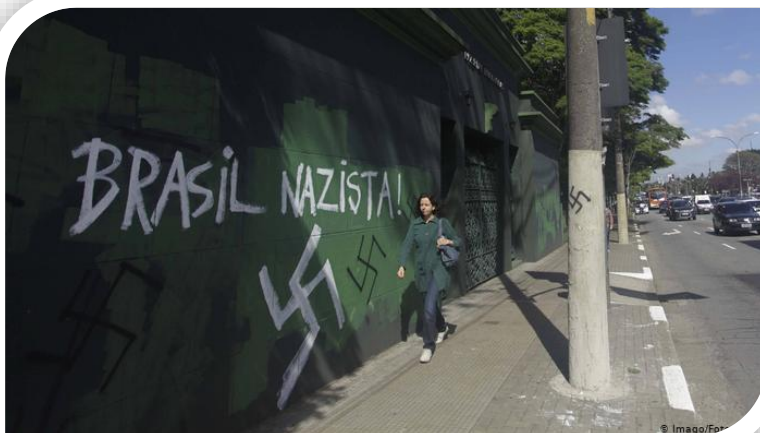
ضدانقلاب پیشگیرانه و ظهور راست افراطی در برزیل

ریکاردو آنتونس

ترجمه‌ی هومن کاسبی

دیکتاتوری نظامی و نولیبرالیسم: چهره‌ی دوگانه‌ی

بربریت



گل سرسبد سپاه مقدس نظم در نهایت همان لای و لجن منجلاب جامعه‌ی بورژوازی است، و آنکه به عنوان «ناجی جامعه» به کاخ توپیری وارد می‌شود همان کراپولینسکی^۱ رذل آس و پاس است.

- کارل مارکس^۱

دیکتاتوری نظامی و نولیبرالیسم: چهره‌ی دوگانه‌ی بربریت

برزیل در سال ۱۹۶۴ پس از سپری کردن دوره‌ای از توسعه‌ی فشرده‌ی سرمایه‌داری که فرایند صنعتی‌شدن را به‌میزان قابل توجهی گسترش داد، دچار آسیب سیاسی ماندگاری شد. طبقه‌ی حاکم که به‌لحاظ سیاسی قادر به تضمین منافع خود درون حدود مرزهای دموکراسی بورژوازی نبود، به نیروهای نظامی^۲ روی آورد. کودتای نظامی به وقوع پیوست و دیکتاتوری تا سال ۱۹۸۵ دوام آورد. دیکتاتوری در آن زمان منافع طبقات مسلط را تضمین می‌کرد که از پیش‌روی مبارزات مردمی و طبقه‌ی کارگر که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی گسترش یافته و شدت گرفته بود، هراس داشتند.

بدین‌سان دوره‌ی دیکتاتوری (۱۹۶۴-۸۵) آغاز شد که فلورستان فرناندز،^۳ جامعه‌شناس برزیلی، آن را ضدانقلاب پیشگیرانه‌ی بورژوازی توصیف می‌کرد.^۲ دیکتاتوری نظامی از زمان آغاز به کار خود سررشتی رازورزانه و فریب‌کارانه داشت. برای مثال، دیکتاتوری خودش را انقلاب جا زد تا بکوشد از پشتیبانی بخش‌های وسیعی از طبقات مردمی برخوردار شود؛ کسانی که سپس شروع به مبارزه برای «انقلاب برزیلی» کردند.^۳

^۱ Crapulinski

^۲ Manu militari

^۳ Florestan Fernandes

این قدرت دیکتاتوری و نظامی، ماهیتی دوگانه داشت. از یک سو، از طریق خصوصی سازی و تصویب قوانین اجتماعی و کار که موجب تقویت و تشدید استثمار بیش از اندازه‌ی نیروی کار در برزیل می‌شود، خط‌مشی اقتصادی خود را مبتنی بر بین‌المللی کردن اقتصاد برزیل به اجرا گذاشت. از سوی دیگر، دیکتاتوری برزیل یک وضعیت استثنایی نظامی را برقرار نمود که هدف اصلی آن شکست دادن سازمان‌های مردمی (کارگران کارخانه، کارگران روستایی، کارگران رسمی و غیررسمی، دانشجویان و غیره) بود که در سال‌های گذشته رشد چشمگیری داشتند. ارتش در پی بیش از بیست سال ایستادگی، یک حرکت گذار سیاسی را برای انتقال قدرت به غیرنظامیان آغاز کرد، اما اقتدار نظامی را برای تأمین منافع اصلی بورژوازی پابرجا گذاشت.

سرانجام در سال ۱۹۸۹ اولین انتخابات مستقیم ریاست‌جمهوری از زمان پایان دیکتاتوری برگزار شد. در آغاز دهه‌ی ۱۹۹۰ با پیروزی انتخاباتی کلور دو ملو^۱ (۹۲-۱۹۹۰)، نوعی نیمه-بناپارت غیرنظامی فاقد صلاحیت، نولیبرالیسم عملاً در برزیل آغاز شد. عواقب اصلی آن - که باید توجه داشت، در تمام کشورهای این ایدئولوژی پراگماتیک شیع بر سر کار می‌آید، رخ می‌دهند - عبارتند از: افزایش هژمونی سرمایه‌ی مالی، ترقی سود و بازده برای سرمایه، گسترش قابل توجه خصوصی سازی شرکت‌های دولتی و انحلال تقریباً تمام و کمال مقررات و حقوق کارگران. تمام این‌ها به افزایش چشمگیری در تراکم ثروت در کشور، به‌ویژه در دوره‌ی ریاست‌جمهوری فرناندو هنریکه کاردوزو^۲ (۲۰۰۳-۱۹۹۳) از زمان استیضاح کلور دو ملو در سال ۱۹۹۲، منجر شد.

برزیل در دهه‌ی ۱۹۹۰ مشغول سپری کردن فرآیندی بود که من بیابان‌زایی نولیبرال نامیده‌ام. بخش‌های تولیدی دولتی آن به شدت خصوصی شدند، قوانین حقوق کارگران به تدریج مورد بازنگری قرار گرفتند و بخش مالی تحت انحصار درآمد. بنابراین هژمونی

^۱ Collor de Mello

^۲ Fernando Henrique Cardoso

حکومت کاردوزو در هدایت سیاست‌های اقتصادی به میزان شگرفی گسترش یافت.^۴ نه تنها مخالفت علیه سرمایه‌داری بلکه اصلاح‌طلبی - که به‌ویژه در طی حکومت خوانو گولارت^۱ میان سال‌های ۱۹۶۱ و ۱۹۶۴ ظهور کرده و از اصلاحات کشاورزی، شهری و مالیاتی که اندک‌اندک از صحنه‌ی سیاسی برزیل حذف شدند، دفاع کرده بود - نیز به تدریج فروپاشید. نولیبرالیسم به این ترتیب در دو دوره‌ی کاردوزو تحکیم شد.

حزب کارگران در حکومت و سیاست آشتی‌جویانه‌ی آن (میان شاخه‌های اجتماعی آشتی‌ناپذیر)

در سال ۲۰۰۲ تمام علائم نشان از تغییر مسیر برزیل داشتند. اما وقتی حزب کارگران (PT) در سال ۲۰۰۲ با پیروزی انتخاباتی لوئیز ایناسیو لولا دا سیلوا^۲ («لولا»)، رهبر اصلی اتحادیه‌ی فلزکاران آن، به مسند ریاست‌جمهوری دست یافت، دیگر آن حزب سابق نبود. ترانسفورمیسم^۳ (دگرگونی، تطور)، مفهومی که آنتونیو گرامشی در یادداشت‌های زندان به طرزی غنی پروراند، از پیش آنچه را قدرتمندترین ویژگی حزب به شمار می‌آمد متأثر ساخته بود: خاستگاه اجتماعی مردمی و طبقه - کارگری آن.^۵

حزب کارگران به گونه‌ای مولکولی و تقریباً ادراک‌ناپذیر (غیر از منتقدین چپ آن‌ها)، مفهوم حزب طبقه‌ی کارگر را که از استقلال سیاسی و خودآیینی طبقاتی آن طبقه دفاع می‌کرد، ترک گفت. در عوض خودش را به حزبی «برای همگان» تبدیل کرد که بدون به چالش کشیدن وضع موجود «می‌تواند به قدرت برسد». حزب که هرچه بیش‌تر توسط انتخابات هدایت می‌شد و از مبارزات طبقه‌ی کارگر فاصله می‌گرفت، هرگونه آمال ضدسرمایه‌داری و سوسیالیستی را به آهستگی در رهبری مرکزی و مراکز تعیین خط‌مشی خود رها کرد. این آمال صرفاً به گروه‌های مارکسیستی کوچک‌تر

^۱ João Goulart

^۲ Luiz Inácio Lula da Silva

^۳ Transformism

محدود می‌شدند که درون PT وجود داشتند و باین حال هیچ امکان مؤثری برای تعریف و هدایت کنش‌های حزب پیدا نمی‌کردند. بدین ترتیب، یکی از مهم‌ترین احزاب کارگری در دنیای غرب که امید بسیار زیادی در دل طبقه‌ی کارگر برزیل برانگیخته بود، مسخ و نهایتاً به یک حزب نظم^۱ تبدیل شد.^۶

این جهش پیچیده، علت اصلی خط‌مشی تدوین‌شده توسط PT در طی حکومت‌های لولا (۱۱-۲۰۰۳) و دیلما روسف^۲ معروف به دیلما (۱۶-۲۰۱۱) بود. اما اقدامات آن‌ها اساساً بیشتر با استمرار نولیبرالیسم مشخص می‌شد، نه گسست از آن. پس چه چیزی می‌تواند موفقیت سترگ حکومت لولا را توضیح دهد؟

این موفقیت که به‌ویژه در دوره‌ی دوم ریاست‌جمهوری لولا (۱۱-۲۰۰۷) حاصل شد، نتیجه‌ی رشد اقتصادی چشمگیر و به‌ویژه گسترش بازار داخلی کشور بود. سیاست‌های اقتصادی او انگیزه‌ی بسیاری برای تولید کالاهای صادراتی همچون آهن، اتانول و سویا خلق کرد و از طریق کاهش مالیات در تولید خودرو، لوازم‌خانگی و ساخت‌وساز خانه و همچنین حفظ «مدیرانه‌ی» مازاد اولیه که در درجه‌ی نخست برای سرمایه‌ی مالی سودمند بود، مشوق عظیمی به صنایع بخشید. بی‌دلیل نبود که لولا بارها اظهار داشت که «بانکداران هرگز به این اندازه سود نبرده بودند که در طی حکومت من بردند». حق با او بود.

باین حال تفاوت ظریفی در رابطه با نولیبرالیسم وجود دارد. او سیاست‌های اجتماعی متمرکز را که به نفع بخش‌های فقیرتر جمعیت برزیل بودند، به عناصر نولیبرال کلان-اقتصادی فوق‌الذکر افزود. برنامه‌ی رفاه خانوادگی لولا، بولسا فامیلیا^۳، مهم‌ترین تجلی این

^۱ Party of Order

^۲ Dilma Rousseff

^۳ Bolsa Família

خط‌مشی بود و موفق‌ترین مؤلفه‌ی حکومت وی شد. این اقدام رفاهی در طیف گسترده، سطوح بالای فقر را به‌ویژه در فقیرترین مناطق کشور به حداقل رساند (اما از بین نبرد). متأسفانه ستون‌های ساختاری سیه‌روزی در برزیل به‌ندرت مورد توجه یا بررسی قرار می‌گرفتند.^۷

در قیاس با کاردوزو، لولا سیاست افزایش دستمزد را به‌ویژه در مورد حداقل دستمزد به اجرا گذاشت. دولت غیر از تضمین، حفظ و گسترش منافع بخش‌های بورژوازی بزرگ، نقش محرک اقتصادی و گسترش سیاست‌های اجتماعی را نیز به عهده گرفت که به آفرینش بیش از بیست میلیون شغل در اندکی بیش از یک دهه منجر شد. بدین ترتیب من حکومت لولا را تحت عنوان سوسیال-لیبرال توصیف کرده‌ام تا تفاوت‌های ظریف آن را با نولیبرالیسم سنتی نشان دهم.

حکومت لولا، و وی در مقام نوعی نیکوکار بزرگ، در نتیجه‌ی اجرای سیاست میان-طبقاتی به پیروی از نخ آریادنه‌ی اصلی آن - سیاست آشتی طبقاتی - بسیار موفق قلمداد می‌شد. هم‌زمان که منافع و سود بخش‌های بورژوازی مسلط حفظ می‌شد و گسترش می‌یافت، حکومت لولا به بخش‌های بینواتر طبقه‌ی کارگر برزیل، به‌ویژه کسانی که در منطقه‌ی شمال‌شرقی کشور زندگی می‌کردند، نیز التفات داشت.

این گونه بود که لولا برای بورژوازی به رهبری اصیل بدل گشت، نوعی بناپارت (به معنایی که کارل مارکس به این واژه داده بود). وی با جدیت به تعهدات خود در برابر طبقات حاکم عمل کرد و هر کاری در توانش بود برای افزایش انباشت سرمایه‌ی از پیش بالای آن‌ها انجام داد. بدین ترتیب او پشتیبانی گسترده‌ی بورژوازی را برای خود تضمین کرد.^۸ لولا در پایان حکومت خود مورد تحسین اکثر برزیلی‌ها قرار گرفت. طبقات متوسط محافظه‌کار و فراکسیون‌های بورژوا مجبور بودند در پیش‌نبوغ سیاسی او سر تعظیم فرود آورند.

لولا در سال ۲۰۱۰ با خاتمه‌ی حکومت خود در میان تحسین و پذیرش بالایی از جانب اکثر قریب به اتفاق جمعیت، دیلما را به عنوان جانشین خود برگزید. این اتفاق

یکی از بزرگ‌ترین اشتباهات سیاسی یکی از مهم‌ترین رهبران طبقه-کارگری در تاریخ برزیل بود. همانند تراژدی تماشایی فرانکشتاین، خالق از مخلوق خود مأیوس شد. دیلما به‌جای اجرای پیشنهادهای لولا، نقشه‌های خودش را داشت که بعداً برملا گشت.

دیلما در طول هر دو دوره‌ی خود (۲۰۱۱-۱۵) همان اصول اقتصادی لولا را حفظ کرد.^۹ از آن‌جا که اقتصاد جهانی برای حکومت PT مساعد بوده است، برزیل به‌عنوان آزمایش پیروزمندی سر برآورد که مورد ستایش مالیه‌ی جهانی قرار گرفت و از پشتیبانی مثبت بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سایر ارگان‌های مشابه برخوردار شد.

با این حال همچنان که بحران ساختاری سرمایه موجب فروپاشی دوباره‌ی اقتصاد جهانی می‌شد، پروژه‌ی حکومت PT مسیر سنگلاخ خود را آغاز کرد. می‌دانیم که این فاز بحرانی جدید ابتدا کشورهای سرمایه‌داری شمال (۲۰۰۸) را متأثر ساخت و بعداً (۲۰۱۴) به برزیل رسید.^{۱۰}

خیزش‌های ژوئن ۲۰۱۳ نخستین علائم تغییر سریع اوضاع بودند. آن‌ها در طول لحظه‌ای خاص در پس‌زمینه‌ی جهانی، عمق نارضایتی مردم را از فساد و میلیون‌ها دلار هزینه‌ی عمومی که صرف پروژه‌های گول‌آسایی برای جام کنفدراسیون‌های فدراسیون بین‌المللی فوتبال^۱ (فیفا)، جام جهانی و المپیک می‌شد، نشان دادند. این پروژه‌ها توسط PT به‌عنوان «اقدامی عالی» از سوی حکومت لولا تجلیل می‌شدند، اما جمعیت بینوا از هزینه‌های هنگفت موردنیاز برای فیفا هنگامی که ظاهراً کمبود بودجه‌ی عمومی برای خدمات اجتماعی و زیرساخت‌ها، به‌ویژه حمل‌ونقل عمومی، مراقبت‌های بهداشتی و آموزش وجود داشت، به خشم آمدند. هم‌زمان اتهامات مربوط به فساد علیه حکومت PT تشدید می‌شد که در سال ۲۰۰۵ با رسوایی منسالائو^۲ در شرکت دولتی پتروبراس^۳

^۱ International Federation of Association Football

^۲ Mensalão

^۳ Petrobras

که تقریباً به عزل لولا در پایان نخستین دوره‌ی ریاست‌جمهوری او منجر شد، ضربه‌ی سختی خورده بود.^{۱۱}

خیزش‌های ژوئن ۲۰۱۳ در سائوپائولو، بزرگ‌ترین شهر برزیل، در همین بستر آغاز شد. توده‌ی عظیمی از مردم به خیابان‌ها ریختند و صفوف خودجوشی را شکل دادند. آن‌ها از شیوه‌های مبتنی بر همه‌پرسی استفاده می‌کردند و خشم خود را نسبت به اشکال نمایندگی در پارلمان و نیز در دولت و حکومت‌های فدرال و دادگستری نشان دادند.

این خیزش‌ها اندک‌اندک خشم را در طبقه‌ی متوسط سنتی و بخش‌های وسیعی از بورژوازی بیدار کرد که سپس PT و فساد آن را به خاطر شرارت‌های برهم‌انباشته در برزیل مقصر دانستند. حمایت تلویزیون، روزنامه‌ها، رادیو و رسانه در کل نقشی تعیین‌کننده برای گسترش خصیصه‌ی چندوجهی و میان-طبقه‌ای خیزش‌ها داشتند. آن‌ها بیش از پیش مؤلفه‌های ایدئولوژیک جدیدی کسب کردند، از جمله شعارهای سیاسی جناح راست علیه PT و چپ «سرخ» و درخواست بازگشت دیکتاتوری نظامی، پیشنهاد مشترکی از سوی طبقات متوسط محافظه‌کار و بخش‌های وسیعی از بورژوازی که اکنون از شدت گرفتن بحران اقتصادی ناراضی بودند و آشکارا شروع به اظهار مخالفت علیه حکومت دیلما می‌کردند.

[آن وقایع] عواقب سیاسی چشمگیری داشتند، از جمله سیاسی‌شدن و ایدئولوژیک‌شدن سریع جناح راست و به‌ویژه راست افراطی. آنچه بیش از همه جای تعجب دارد این است که آن‌ها توانستند مؤلفه‌های ضد-نهادی، ضد-پارلمانی و حتی ضد-سیستم را تصاحب کنند و معنای فرامحافظه‌کار جدیدی به آن‌ها بدهند.

این چارچوب بحرانی با انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۴ تشدید شد، هنگامی که بخش‌ها و فراکسیون‌های مختلفی از طبقه‌ی حاکم که تا آن زمان از حکومت‌های PT حمایت می‌کردند جناح خود را تغییر دادند و خواهان تعدیل‌های مالی شدیدتر و تحمیل اقداماتی برای مبارزه با به‌اصطلاح تروریسم شدند که به دلیل به خطر انداختن حقوق اساسی بشر وسیعاً محکوم می‌شد.

در بستر مقابله‌ی آشکار و پیشروی راست‌گرایان، دیلما در سال ۲۰۱۴ مجدداً برای ریاست‌جمهوری انتخاب شد که باید دوره‌ی دوم او می‌بود. اما اگرچه اولین اقدامات او پس از انتخاب مجدد به سمت و سوی پیش می‌رفت که نیروهای بورژوازی تحمیل می‌کردند، مخالفت با حکومت جدید او همچنان رو به رشد بود.^{۱۱}

دیلما به تعدیل‌های مالی شدیدتری دست زد؛ حقوق کارگران را نظیر بیمه‌ی بیکاری کاهش داد؛ نرخ بهره‌ی بانکی را افزایش داد و نماینده‌ای را مستقیماً از سرمایه‌ی مالی برای اجرای برنامه‌ی ریاضتی «نوین» منصوب کرد؛ برنامه‌های خصوصی‌سازی جدیدی را اعلام نمود، و الخ. اما هنوز نارضایتی افزایش پیدا می‌کرد. حکومت او با اجرای این اقدامات غیرمردمی، شاهد سقوط حمایت طبقات کارگر، اتحادیه‌ها و جنبش‌های اجتماعی بود که تا آن زمان حکومت‌های PT را سرپا نگه داشته بودند.

ضربه‌ی آخر با اعلام عملیات کارواش^۱ (Operação Lava Jato) فرارسید، تحقیقات قضایی که تقریباً به‌طور انحصاری به مجازات جرائم فساد که PT مرتکب شده بود اختصاص یافت. این تحقیقات عدم محبوبیت حزب و دیلما را حتی بیش‌تر افزایش داد. پس بدیهی بود که طبقات بورژوازی ناتوان از ارائه‌ی برنامه‌ی واپس‌گرای نولیبرالی که بتواند به پیروزی انتخاباتی منجر شود، به کودتا روی بیاورند. پس از ماه‌ها جدال سیاسی، پارلمانی، قضایی و رسانه‌ای، استیضاح دیلما اجتناب‌ناپذیر بود.

حکومت PT روحیه‌ی خود را باخته، درگیر رسوایی‌های فساد عظیم شده و سطح بیکاری کشور در حال بالا رفتن بود. لحظه‌ی آن فرارسیده بود که طبقات مسلط عنان از کودتا بردارند. جایگاه سیاسی منتخب برای ظاهرسازی رعایت قانون و مشروعیت، پارلمان بود که تا همین اواخر با استواری از حکومت‌های PT حمایت کرده بود.

شیوه‌ی جدیدی از کودتا - که قبلاً در هندوراس و پاراگوئه، صرف‌نظر از نمونه‌های غیر آمریکای لاتین، به آزمون گذاشته شده بود - شروع به تحکیم خودش در منطقه

^۱ Operation Car Wash

کرد. در ماه اوت ۲۰۱۶، از طریق یک فرآیند پیچیده‌ی قضایی‌سازی سیاست که هم‌زمان نوعی سیاسی‌سازی دستگاه قضا بود، پارلمان رأی به استیضاح و جانشینی دیلما توسط میشل تمر^۱ داد، معاون او که توسط لولا منصوب شده بود. چرخه‌ی طولانی حکومت‌های PT به پایان رسید.

زمان آن فرارسیده بود تا سرمایه‌داران نوعی حکومت آشکارا ژاندارمیستی داشته باشند، فارغ از این که حکومت‌های PT برای طبقات حاکم چقدر سودمند بوده‌اند. برزیل قاطعانه دوران باشکوه آشتی را پشت سر گذاشت و وارد مرحله‌ی مهلک ضدانقلاب شد. بستر سیاسی برزیل به فرمول‌بندی جورجیو آگامبن^۲ جامه‌ی عمل پوشاند که وضعیت استثنا در آن به خصیصه‌ی دائمی دولت تبدیل می‌شود. ۱۳ آنچه در برزیل با کودتای ۲۰۱۶ شاهد بودیم، نوع جدید منحرفی است از آنچه به‌مثابه دولتی با حق استثنا توصیف کرده‌ایم.

کودتای پارلمانی که به استیضاح دیلما منجر شد، مدرک قضایی کافی برای بی‌اعتبار ساختن او ارائه نکرد. آن عمل یک عزل سیاسی بود. اما به شکل متناقض‌نمایی، دیلما با از دست دادن حقوق سیاسی خود مجازات نشد که باید نتیجه‌ی قضایی عزل او از مقام خود می‌بود. ناسازگاری شدید قضایی، خودش را به طرز فاحشی آشکار ساخت.

به‌عبارت‌دیگر، پارلمانی که او را عزل کرد، به‌رسمیت شناخت که وی مرتکب جرمی سیاسی نشده است که عدم‌صلاحیت آتی وی را توجیه کند. فکاهی به ترازوی اضافه شد، در کشوری که مشکلات ژرف و نابرابری‌های اجتماعی خود را در پس ظاهر یک کم‌دی بی‌پایان پنهان می‌کند.

آدم به‌ناچار یاد ارجاع مارکس به پارلمان جمهوری دوم فرانسه می‌افتد. اعضای پارلمان در مواجهه با تحقیری که آن نهاد متحمل شده بود، شاهد محو واپسین بقایای

^۱ Michel Temer

^۲ Giorgio Agamben

احترام آن در میان مردم فرانسه بودند.^{۱۴} پس درباره‌ی پارلمان برزیل چه باید گفت که مردم، پراگماتیسم سیاسی آن را شنیع‌تر از همیشه در تاریخ جمهوری برزیل تلقی می‌کنند؟

انتخاب فرماندهی سابق ارتش در سال ۲۰۱۸، پایان تراژیک فرایندی بود که با کودتای ۲۰۱۶ آغاز شد. بار دیگر، برزیل خودش را خوار و خفیف ساخت.

دوره‌ی فترت کوتاه تمر^۱ (ناچیز)

تمر با مأموریت واضحی برای نابودی کشور با بیش‌ترین سرعت ممکن منصوب شد. در پایان دوره‌ی آشتی طبقاتی PT، مرحله‌ی جدیدی از ضدانقلاب پیشگیرانه آغاز شد که وقتی رخ می‌دهد که هیچ‌گونه خطر انقلاب در کار نیست، بلکه فقط در پی گسترش اشکال سلطه است. آن مرحله، ایدئولوژی پراگماتیک نولیبرال افراطی‌ای را در برمی‌گرفت که در این بستر یعنی اهداف آن عبارت بودند از:

۱) خصوصی‌سازی آنچه از شرکت‌های اصلی تحت مالکیت دولت باقی‌مانده است؛

۲) گسترش منافع مسلط تحت هژمونی سرمایه‌ی مالی؛

۳) تأیید الغای کامل حقوق کارگران.

این اقدامات با پس‌زمینه‌ی ضدانقلاب پیشگیرانه‌ی جهانی تحت هژمونی سرمایه‌ی مالی همخوانی داشتند که در دهه‌ی ۱۹۷۰ پس از مبارزات ۱۹۶۸ آغاز شد و پس از بحران ۲۰۰۸ شدت گرفت. در حال حاضر، ضدانقلاب بدون محدودیت در ویرانگرترین حالت خود پیش می‌رود. همان‌طور که ایستوان مزاروش^۲ تأیید کرد، نظام متابولیسیم سرمایه فقط می‌تواند درون چارچوب یک روند افول عمومی گسترش یابد.^{۱۵}

^۱ Temer

^۲ István Mészáros

برخی از نخستین اقدامات اتخاذشده توسط تمر، این ویرانی را پررنگ می‌سازند. او در ابتدا تلاش (ناموفق) کرد تا مقرراتی را که کار بردگی را در برزیل ممنوع می‌کنند از میان بردارد، اقدامی عمیقاً ضداجتماعی که به نفرت عمومی منجر شد. باین حال تمر قادر بود با تصویب (ضد) اصلاح قانون کار خبرسازی به حقوق کارگران حمله کند. این اصل مقرر شد که مذاکرات میان کارفرمایان و کارکنان می‌تواند بر قانون مقدم باشد و بخش اعظم قانون حمایت از نیروی کار را که در طی مبارزات بسیار به‌دست آمده بود، مضمحل می‌ساخت.

او منعطف‌سازی روابط کار را به اجرا گذاشت و مکانیسم پیمانکاری را در آن‌ها به‌طور کامل جا انداخت که وقوع کار منقطع را بسیار گسترش می‌دهد. هدف اصلی این اقدامات ویرانگر، حذف تحکیم قوانین کار ۱۹۴۳ و تحمیل اراده‌ی کسب‌وکارهای برزیل (به‌ویژه کنفدراسیون ملی صنایع، فدراسیون بانک‌های برزیل و سایر نهادهای مشابه) بود که آنچه را من «جامعه‌ی پیمانکاری کامل نیروی کار در برزیل» نامیده‌ام، برقرار می‌سازد.^{۱۶}

دوره‌ی فترت کوتاه اما فاجعه‌بار تمر، معاون رئیس‌جمهور سابق، در میانه‌ی دنباله‌ای بی‌پایان از رسوایی‌های فساد بود که به قلب حکومت او و به‌ویژه تصویر خودش ضربه می‌زد. وی توسط دفتر دادستانی عمومی به عنوان «رئیس دارودسته» توصیف شد. حکومت او هیچ اقدامی در جهت کاهش سود و نرخ بهره‌ی بانکی بسیار بالا اتخاذ نکرد؛ در واقع اصلاً ذکر هیچ مالیاتی به‌میان نیامد. ضدانقلاب پیشگیرانه، نولیبرالیسم افراطی و هژمونی مالی، سه پایه‌ی ویرانگری را تشکیل می‌دهند که بر سرمایه‌داری جهانی فرمان می‌راند و تمر از آن‌ها پیروی می‌کرد. انتخابات جدید در اکتبر ۲۰۱۸ برگزار شد و راست افراطی در تجلی‌های فاشیستی و نوفاشیستی خود از غار بیرون خزید.

انتخابات سال ۲۰۱۸: سازمان‌دهی مجدد راست افراطی و پیروزی بولسونارو

از زمان دیکتاتوری نظامی تاکنون چنین انتخابات رقابتی و دیوانه‌واری برگزار نشده است. شاید انتخابات ۲۰۱۸ مشابهت‌هایی با انتخابات ۱۹۸۹ داشته باشد؛ وقتی کلور، گونه‌ای منحرف از نیمه-بناپارتیسم، تنها بدیل طبقات حاکم برای شکست لولا از آب درآمد که برای نخستین بار در انتخابات ریاست‌جمهوری شرکت می‌کرد.

تقریباً سی سال بعد، جیر بولسونارو^۱ نقش قربانی فرضی را بر عهده گرفت و رویارو با سقوط سایر نامزدهای جناح راست و میانه‌روی بورژوا به تنها کسی بدل شد که قادر بود با خطر «پیروزی PT و سرخ‌ها» مقابله کند. فرمانده، آن‌طور که او اغلب از سوی معاونان خود نامیده می‌شود، نوعی دونالد ترامپ پیرامون است؛ ترامپ درجه دوم. اگرچه به نظر می‌رسد بولسونارو رادیکال‌ترین منتقد نظام باشد، اما در واقع خود تصویر وضع موجود در تمام سبعیت و ددمنشی آن است.

افزون بر آن، پیشنهاد او برای ریاست‌جمهوری، لحظه‌ی ایدئال خود را در صحنه‌های بین‌المللی پیدا کرد: ترامپ در ایالات متحده، برگزیت در انگلستان، نوازیمس در آلمان، ویکتور اوربان^۲ در مجارستان و ماتئو سالوینی^۳ نخست‌وزیر قدرتمند نوفاشیست در ایتالیا. فهرست انحراف‌هایی که راست در سراسر جهان تداوم بخشیده، گسترده است.

در آمریکای لاتین نیز این مثال‌ها بر هم انباشته می‌شوند: موریسیو ماکری^۴ در آرژانتین، بزرگ‌ترین نمونه از تباهی نولیبرال است. سباستین پینیرا^۵ در شیلی و ایوان

^۱ Jair Bolsonaro

^۲ Viktor Orbán

^۳ Matteo Salvini

^۴ Mauricio Macri

^۵ Sebastián Piñera

دو ک مارکز^۱ در کلمبیا، عوامل ایالات متحده و سیاست امپریالیستی تهاجمی آن هستند. راست افراطی که با پیروزی انتخاباتی ترامپ دل و جرأت یافته است، در بسیاری از کشورها به اصطلاح به بهترین گزینه برای تضمین منافع در پس آن سه پایه‌ی ویرانگر فوق‌الذکر تبدیل شد.

پس وارد چرخه‌ی جدیدی از ضدانقلاب می‌شویم که از هرگونه آشتی امتناع می‌ورزد. در مقام استعاره می‌توان گفت که سرمایه‌داری پلنتفرم، سرمایه‌داری دوران دیجیتال، اطلاعات و مالی، مشابهت‌هایی با اشکال اولیه‌ی سرمایه‌داری دارد. همان‌طور که می‌دانیم، انباشت اولیه‌ی سرمایه مبتنی بر استثمار شدید و چپاول مستعمرات بود. در حال حاضر، طبقه‌ی کارگر در مجارستان علیه قانون برده‌داری مبارزه می‌کند. به نظر می‌رسد چیزی مشترک میان سرمایه‌داری قرون شانزدهم و هجدهم و سرمایه‌داری قرن بیست و یکم وجود دارد.

در این زمینه‌ی عمیقاً نامساعد که ناشی از بحران ساختاری نظام سرمایه در ویرانگرترین مرحله‌ی آن است، اتفاق ظاهراً غیرمنتظره‌ای در برزیل نیز رخ داد: راست میانه‌رو زوال یافت و راست افراطی تقویت شد.^{۱۷} یک خلاء سیاسی به وجود آمده بود و راست افراطی فرصتی پیدا کرد تا نفرت به جوش آمده‌ی خود نسبت به کمونیست‌ها، انزجار خود نسبت به فقرا و سیاه‌پوستان، بهانه‌های خود برای زن‌ستیزی و زن‌کشی، و تلاش‌های خود را برای نابودی اجتماعات دگرباشان LGBT و بومی با صدای بلند اعلام کند. آن‌ها در کل بدون اینکه ویژگی‌های قبلی خود را رها کنند، ویژگی‌های جدیدی به صلیب شکسته‌ی خود افزودند. در آمریکای لاتین، با آگوستو پینوشه^۲ در شیلی، از پیش یاد گرفته بودیم که دیکتاتوری نظامی و نولیبرالیسم را هم‌قافیه بدانیم.

^۱ Iván Duque Márquez

^۲ Augusto Pinochet

راست افراطی برزیل با تأیید این سناریوی مطلوب، شروع به ساخت یک کاندیدای بدیل کرد که مدعی بود خارج از سیستم و مخالف با همه چیز و همه کس است. آن‌ها شروع به پخش فشرده‌ی ارزش‌های خود از طریق رسانه‌های اجتماعی کردند: علیه فساد، علیه ایدئولوژی و علیه سیاست. درفش سیاسی اصلی آن‌ها را که قادر به گسترش چشمگیر قدرت انتخاباتی آن‌ها در لحظه‌ی بحرانی عمیق بود، می‌توان در عبارت خاتمه به فساد خلاصه کرد که به PT و چپ نسبت می‌دادند. راست افراطی بدین ترتیب کاملاً مسیر سیاسی و انتخاباتی برزیل را تغییر داد.

اما در این جا باید گشت و گذار مختصری داشته باشیم.

فساد خصیصه‌ی همه‌گیر سرمایه‌داری است که در بسیاری از کشورهای جهان و همچنین در برزیل حضور دارد. فساد در تاریخ برزیل از زمان استعمار آن شیوه‌ی رایجی بوده است، اما در مرحله‌ی جمهوری خواه آن کشور در راستای تشکیل و تحکیم جامعه‌ی سرمایه‌داری شدت گرفت. وقوع آن قاعده است نه استثنا، و نتیجه‌ی روابط زناکارانه میان طبقات حاکم (اعم از بومی و خارجی) و مراتب بالای دم‌ودستگاه دولتی است. ظهور و گسترش فساد هنگامی به وقوع می‌پیوندد که احزاب جناح راست در مسند قدرت باشند. فساد در برزیل همچنین جزوی ذاتی از روال کار بورژوازی است که تحت لوای انباشت اولیه‌ی سرمایه زاده شده و در طی قرون متمادی ثابت کرده که بدون تصاحب منابع مالی جامعه قادر به زنده ماندن نیست.

انتقاد و شکایات از فساد غالباً توسط بورژوازی و احزاب آن به مثابه راهی برای پنهان کردن خصوصیات اساسی سرمایه‌داری مطرح می‌شوند که در بستر برزیل شامل نرخ سود بالا و استثمار بیش از حد نیروی کار می‌شود. با این حال، مسئله جنبه‌های جدیدی به خود گرفت وقتی PT که سابقاً به شدت از فساد انتقاد می‌کرد، فعالانه شروع به مشارکت در این پروژه‌ی شنیع کرد. این موضوع زمینه‌ی نارضایتی مردمی را از رهبری آن فراهم آورد و به بورژوازی و احزاب جناح راست و میانه‌رو اهرمی برای وارد کردن ضربه‌ی

نهایی به حکومت‌های PT ارزانی داشت. شکست انتخاباتی PT عمدتاً به دلیل همین نفرت بود که بحران اقتصادی ژرف تا حد زیادی به آن دامن می‌زد، نه تصویر صفات و شایستگی‌های (ناموجود) بولسونارو.

در واقعیت، بولسونارو تنها کسی بود که با مدت‌زمان بسیار اندک پیش از انتخابات دارای قابلیت شکست لولا و PT به نظر می‌آمد. نخستین انتخاب بورژوازی در انتخابات ۲۰۱۸، کاندیدای راست میانه‌رو از حزب سوسیال‌دموکراسی برزیل بود که از سال ۱۹۹۴ که کاردوزو را انتخاب کرد، حزب منتخب طبقه‌ی حاکم برزیل بوده است. از آن‌جا که لولا هنوز حتی در زندان محبوب‌ترین کاندیدا در نظرسنجی‌ها بود، فراكسیون‌های اصلی سرمایه که شکست خود را پیش‌بینی می‌کردند، تقریباً در روز انتخابات به طرفداری از تنها کاندیدایی که می‌توانست لولا (یا هر کاندیدای دیگری که توسط او منصوب شده باشد، یعنی فرناندو حداد)^۱ را شکست دهد، تغییر موضع دادند.

حمایت از بولسونارو تنها راهی بود که بورژوازی می‌توانست به برنامه‌ی تباہی اجتماعی خود که با تمر آغاز شد، ادامه دهد. یا او یا «بازگشت PT و سرخ‌ها». طبقات حاکم برای اجرای این نقشه یک مطالبه داشتند. از آن‌جا که می‌دانستند بولسونارو در مقام کاندیدا کاملاً ناآماده و از لحاظ ذهنی بی‌ثبات است، باید نیم اقتصادی شدیداً نولیبرالی را تحمیل می‌کردند که برنامه‌ی اقتصادی مورد تقاضای بخش‌های غالب بورژوا را تضمین کند. آن‌ها به سراغ پائولو گوئدز^۲ (فارغ‌التحصیل وفادار دانشگاه شیکاگو و استاد دانشگاه شیلی در دوران پینوشه) رفتند که برنامه‌ی اقتصادی فوق‌العاده ارتدکسی را ارائه داد. این برنامه وحشیانه در پی خصوصی‌سازی بود، همان‌طور که توسط بانکداران بزرگ و سران صنعت تحمیل می‌شد، و به اطمینان از این امر کمک می‌کرد که

^۱ Fernando Haddad

^۲ Paulo Guedes

بولسونارو پیشنهاد گذشته‌ی خود را مبنی بر دولتی ساختن شرکت‌ها که با حرارت از آن دفاع کرده بود، احیا نخواهد کرد.

این واقعیت که بولسونارو از ارزش‌های ابر-محافظه‌کار و فاشیستی اولیه دفاع می‌کرد، به‌راحتی توسط بورژوازی برزیل که هرگز به هیچ آرمان دموکراتیکی باور نداشت، هضم شد.

به‌علاوه، این کاندیدای «جدید» می‌توانست بر حمایت بخش‌های وسیعی از نیروهای مسلح به‌منظور تضمین ثبات سیاسی برای طبقات حاکم اتکا کند. به همین دلیل، باید کسی در تیم ریاست‌جمهوری وجود می‌داشت که از حمایت مستقیم ارتش برخوردار باشد، مشکلی که با انتخاب ژنرال آنتونیو همیلتون مارتینز موراؤ^۱ به‌عنوان معاون رئیس‌جمهور توسط بولسونارو حل شد.

مهندسی سیاسی ترسیم شده بود: بولسونارو کاندیدایی با خاستگاه نظامی و عمیقاً ملهم از دیکتاتوری بود که بر پشتیبانی چشمگیر در حال افزایش طبقات مردمی که تا آن زمان از حکومت‌های PT حمایت کرده بودند، اتکا می‌کرد. مردم افزون بر بیکاری، خسران حقوق خود و فقدان چشم‌انداز اجتماعی، شاهد فرورفتن PT که از زمان تأسیس آن در سال ۱۹۸۰ امید بسیار زیادی در گروی آن نهاده بودند، در بحران عظیم فساد بودند. پس طبقات بورژوا امکان پیروزی را اکنون با حمایت توده‌ها پیدا کردند.

برای درک بهتر بورژوازی برزیل، باید به رویکرد تحلیلی گئورگ لوکاچ^۲ رجوع کرد که در کنار گرامشی، یکی از مهم‌ترین فیلسوفان مارکسیست قرن بیستم بود. در اینجا توصیف او از روش پروسسی به‌ویژه سودمند است که برای درک بهتر بورژوازی آلمان و مسیری که برای تحکیم سرمایه‌داری در آن کشور طی کرده بود، مطرح نمود. بخش‌های زراعی با خاستگاه پروسسی، در گذار آن کشور به صنعتی شدن، اثبات کردند

^۱ General Antônio Hamilton Martins Mourão

^۲ Georg Lukács

که قادر به پشتیبانی از خودشان با ابزار استبدادی و دیکتاتوری قدرت هستند (همان‌طور که می‌توان در طی دوران اتو فون بیسمارک^۱ و انحراف نازی مشاهده کرد). این توصیف لوکاچی از روش پروسی (همچنین مشابه با فرمول‌بندی گرامشی از انقلاب منفعل) هنگام بررسی سایر بورژوازی‌های سرمایه‌داری متأخر همچون ایتالیا، روسیه و ژاپن از ارزش تحلیلی بالایی برخوردار است.^{۱۸}

در مورد برزیل، جایی که بورژوازی ریشه در برده‌داری و استعمار دارد، سرشت «پروسی» آن دوگانه است: خصمانه و مستبد در رابطه با طبقات مردمی، و بنده‌مآب، زیردست و وابسته در رابطه با بورژوازی مرکز. علت اصلی جهت‌گیری ضد-دموکراتیک بورژوازی برزیل همین است که همیشه برای پشتیبانی از هر نوع رژیم دیکتاتوری آماده است.

به همین دلیل است و نه هیچ دلیل دیگر، که سرمایه‌داری در برزیل همواره حول محور استثمار بیش‌ازحد نیروی کار ساختار یافته است، به‌نحوی که اطمینان حاصل گردد بخشی از ارزش اضافی برای بورژوازی ملی-محلی استخراج می‌شود و بخش بزرگ دیگری توسط بورژوازی امپریالیستی مرکز نظام سرمایه‌داری به یغما می‌رود. بدین ترتیب درحالی که در کشورهایی که از روش پروسی سنتی پیروی می‌کردند، بورژوازی صنعتی خودش را مستقلاً مستقر ساخت، در قاره‌ی آمریکای لاتین زیردست و وابسته به متروپلیس زاده شد. [سرمایه‌داری در آن‌جا] همواره از طریق تشدید استثمار نیروی کار، در ابتدا بردگان و سپس حقوق‌بگیران، با استفاده از مکانیسم‌هایی که استخراج ارزش اضافی نسبی و مطلق را به‌طور نمایی تشدید می‌کند، رشد و گسترش یافته است.

از این‌رو، نوع خاصی از سرمایه‌داری پروسی و وابسته در برزیل شکل گرفت. خاستگاه زراعی آن در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم به نظامی دگرگون شد که بورژوازی صنعتی غالب با این حال در موقعیتی زیردست نسبت به مراکز انحصاری و

^۱ Otto von Bismarck

امپریالیستی (ایالات متحده و اروپا) قرار دارد. سرمایه‌داری برزیل، برون‌زا و به لحاظ اقتصادی ادغام شده اما به لحاظ درونی و اجتماعی از هم‌پاشیده است. بورژوازی سلطه‌ی خود را همواره با روی آوردن به حکومت‌های استبدادی و دیکتاتوری تضمین کرده است. برزیل در تاریخ جمهوری خود لحظات معدودی را زیسته است که حتی با معیارهای بورژوازی بتوان عملاً دموکراتیک تعریف کرد.

بنابراین حمایت از بولسونارو برای طبقات حاکم برزیل تصمیم دشواری نبود. یک اینکه او چند سال پیش، از کاتولیسیم به نو-پنتاکوستالیسم^۱ (که تحت عنوان جنبش نو-کاریزماتیک نیز شناخته می‌شود) تغییر کیش داد. این کار دقیقاً برای تأمین حمایت شفاهی مسیحیان انجیلی و الهیات رونق آن‌ها انجام گرفت که اکثرشان با ایدئولوژی جنسیتی مرتجعانه و دفاع بی‌قید و شرط از به‌اصطلاح ارزش‌های خانوادگی شناخته می‌شوند.

در طول تقریباً سی سال حضور بولسونارو در مقام عضو کنگره، گردهمایی‌ها و سخنرانی‌های عمومی او دائماً رنگ و بوی اظهار نظرهای تحقیرآمیز درباره‌ی گروه‌های ستم‌دیده همچون سیاه‌پوستان، زنان و دگرباشان جنسی و همچنین دفاع سرسختانه از دیکتاتوری نظامی و اعمال شکنجه‌ی آن، علاوه بر عناصر دیگر ایدئولوژی راست افراطی در برزیل، داشته است.

با این حال همیشه عنصر پیشامد تاریخی مفقود بود، تحولی اپیزودیک که می‌توانست فرماندهی سابق را به کاندیدای اصلی برای تمام جناح راست و بخش اعظم جناح میانه‌رو تبدیل کند. این اتفاق هنگامی رخ داد که بولسونارو چند هفته پیش از اولین دور انتخابات، در معرض سوءقصد به جان خود قرار گرفت.

بولسونارو با بهره‌مندی از پشتیبانی سترگ اجتماع انجیلی (با هزاران ایستگاه رادیویی، کانال تلویزیونی و پیروان آن)، از طریق رسانه‌های اجتماعی با توانایی خاص آن‌ها در

^۱ Neo-Pentecostalism

ایجاد اخبار جعلی، مورد تمجید قرار گرفت و مافیاهای بین‌المللی که از زمان انتخاب ترامپ بسیار مشهور شده‌اند، جایگاه او را تقویت کردند. تمام این موارد تصویر کاندیدای مسیحایی و ناجی حقیقی ملت را به شدت تجهیز کردند. کارزار نیرومند قربانی‌سازی، محبوبیت او را حتی بیشتر افزایش داد و سرانجام او را به تنها کسی بدل ساخت که می‌تواند جلوی پیروزی PT را بگیرد.

به خاطر سوءقصد به جان او، تیم کارزار انتخاباتی وی قادر به توجه غیبت او در تقریباً تمام مناظرات انتخاباتی عمومی بود و این امکان را فراهم کرد که سکوت او به پیروزی قاطع دیگری تبدیل شود. هر چه کم‌تر حرف می‌زد، احتمال آشکار شدن جهالت او درباره‌ی تمام مباحث حیاتی برای کشور کمتر می‌شد. و گویا تمام این‌ها کافی نبود، بولسونارو به علت این واقعیت تصادفی به کاندیدایی تبدیل شد که بیش از همه در رسانه به‌طور کلی به چشم می‌خورد. رسانه‌ها مدام در مورد سلامتی او گزارش می‌دادند و همیشه بر قدرت و مقاومت او تأکید می‌کردند. سرانجام صحنه برای پیروزی انتخاباتی راست افراطی و کاندیدای فاشیست آن مهیا شده بود.

ختم کلام: آینده‌ی حکومت بولسونارو و چپ

همان‌طور که اخیراً در «بحران طولانی برزیل» اشاره کرده‌ام - که در آن ابتدا تحلیل خود را از بحران برزیل ارائه دادم - بولسونارو مشابهت‌هایی با اوربان [در مجارستان] و رودریگو دوترت^۱ در فیلیپین دارد، در حالی که از ترامپ نیز الهام گرفته است.^{۱۹} در واقع، انتخاب او از پیروزی راست افراطی و ترامپیسم در ایالات متحده به شدت سود برد. خصوصیات اصلی بولسونارو عبارتند از غیرعقلانی بودن، بی‌ثباتی و فقدان کنترل بر خود. علاوه بر این، اسطوره،^۲ نامی که پیروانش بر او گذاشته‌اند، دارای مؤلفه‌های واضح فاشیستی است.

^۱ Rodrigo Duterte

^۲ The Legend

گزینه‌های وی برای وزرا، در تمام تاریخ جمهوری برزیل انگشت‌نماتر از همه هستند. از آغاز، آشکارا اکثر وزرای بولسونارو از ارتش آمده‌اند و بیش‌تر آن‌ها از پیش بخشی از نیروی ذخیره‌ی نظامی بودند. همه‌ی علائم نشان می‌دهد که این امر تقاضای ژنرال‌ها در ازای پشتیبانی بوده است. هیچ‌کس بهتر از ارتش نمی‌داند که بولسونارو چقدر پیش‌بینی‌ناپذیر است، زیرا او در جوانی برای تلاش به شروع شورش در پادگان از ارتش اخراج شد.

نکته‌ی قابل توجه این است که بولسونارو به گوئدز به‌عنوان وزیر اقتصادی خود و به سرجیو مورو،^۱ قاضی سابق و مسئول عملیات کارواش که به محکومیت سیاسی (بدون مدرک) لولا منجر شد، کسی که عمل قضایی او آشکارا بی‌طرفانه نیست، برای منصب وزیر دادگستری و امنیت عمومی خود روی آورد.

بولسونارو بیش‌تر وزرای غیرنظامی‌اش را در حزب سوسیال لیبرال (PSL) خود یافت، حزب راست‌گرای بی‌تجربه‌ای که بسیاری از رهبران آن در حال حاضر متهم به فساد به‌ویژه در زمینه‌ی انتخابات هستند. از جمله خصوصیات وحدت‌بخش PSL می‌توان به فرامحافظه‌کاری و نو-پنتکوستالیسم مذهبی آن اشاره کرد. همان‌طور که انتظار می‌رفت، منازعات و اختلافات از پیش رو به وخامت رفته و مقصر بحران‌های مکرر سیاسی در دولت بولسونارو بوده‌اند. به‌علاوه، رسانه‌ها از روزی که بولسونارو به مقام ریاست‌جمهوری رسید، فساد عمیق را در خانواده‌ی خود افشا کرده‌اند.

باقی وزرای او در بهترین حالت از نوع قرون‌وسطایی هستند. در اعلامیه‌های اخیر بسیاری از وزرای فعلی، ابراز انزجار مکرر نسبت به جنبش دگرباشان جنسی، غفلت از اجتماعات بومی، و گویا این‌ها هم کافی نیست، مخالفت آشکار با هرگونه حراست و حفظ طبیعت، به‌ویژه آمازون، وجود دارد. وزرای بولسونارو، همراه با سایر عناصر مرتجع

^۱ Sergio Moro

گونگونگی که در رژیم سیاسی جدید نفوذ یافته‌اند، منافع کسب و کار زراعی را نمایندگی می‌کنند.

بولسونارو و برخی از وزرای او به دفعات بی‌شمار جنبش محیط‌زیست را مسخره کرده و اقدامات و مبارزات برای حفظ طبیعت را خوار می‌شمارند. اما پس از شکستن سدی متعلق به شرکت معدنکاری ویل در برومادینیو، شهری در ایالت میناس گرایس، حکومت مجبور شد حداقل در لفاظی‌های خود بی‌درنگ به چرخش معکوسی دست بزند و از اهمیت محیط‌زیست‌گرایی دفاع کند که در طی کارزار انتخاباتی و نخستین روزهای خود در حکومت صریحاً از آن بیزار بود. این فاجعه باعث کشته شدن بیش از سیصد نفر برزیلی، از جمله کارگران، مردم محلی و مردم مناطق هم‌جوار و همچنین تخریب جبران‌ناپذیر زیست‌محیطی شد. این اتفاق به همان طریق فاجعه‌ی سد ماریانا در سال ۲۰۱۵ رخ داد که حکومت دیلما را عمیقاً متزلزل ساخت. این تراژدی جدید از حکومت بولسونارو پرده برداشت و آن را مجبور به عقب‌نشینی از سیاست صریح ضد زیست‌محیطی خود کرد.

سخن کوتاه، نخستین دو ماه حکومت بولسونارو از همه جهات فاجعه‌بار بود. حضور وی در نشست سالانه‌ی مجمع جهانی اقتصاد در داووس امری عادی بود. اگرچه قرار بود فرمانده بیش از چهل دقیقه صحبت کند، اما او فقط چند دقیقه حرف زد و مطلقاً هیچ چیز قابل‌اعتنایی نگفت. حضور وی موضوع تمسخر سایر شخصیت‌ها و استادان بزرگ جهان در داووس شد که در بیشتر موارد مقصر عدم تعادل و تباهی جهانی فعلی بودند و با فخر فروشی به اصطلاح فرهنگ و تمدن خود را به رخ می‌کشیدند.

در زمان نوشتن این مقاله در مارس ۲۰۱۹، پیش‌بینی ناپذیری تنها امر یقینی در رابطه با آینده‌ی حکومت بولسونارو است. شکی نیست که او یک محافظه‌کار مرتجع و راست افراطی است. آیا پیشنهادها و اجرا خواهند شد یا نه، به مقاومت جنبش‌های اجتماعی، فمینیستی، جوانان، سیاهان، بومیان، زیست‌محیطی و کارگری، احزاب چپ‌گرای ضد سرمایه‌داری و سایر نیروهایی بستگی دارد که بتوانند به‌طور مؤثری با اعمال

بولسونارو در طی سردمداری او مخالفت کنند. در حال حاضر، این احتمال دور از ذهن نیست که حکومت او (یا فقدان آن) شاید عمر کوتاهی داشته باشد. افزایش نمایندگان نظامی در وزارتخانه‌های او اقدام احتیاطی است که نیروهای مسلح در مواجهه با این خطر اعمال کرده‌اند. بهتر است به یاد داشته باشید که برزیل در کم‌تر از بیست سال دو استیضاح را پشت سر گذاشته است: دیلما و کولر.

آخرین نکته: چه نه‌تنها در انتخابات اکتبر ۲۰۱۸ بلکه در آزمایش اصلی خود در حکومت‌های PT به طرز چشمگیری شکست خورده است. در حال حاضر چه مجبور است خود را از نو ابداع کند. در مراکز مسلط خود قادر نبود اهمیت شورش‌های ژوئن ۲۰۱۳ را با اجزای ضدتشکیلات مستقر و ضدسیستم آن‌ها درک کند. در لحظه‌های بحران، چه تنها چیزی که در نظر نداشت یافتن بدیلی با افاق فراسوی سرمایه بود.

بنابراین چه اکنون با چالش درک این آخرین دوره از تاریخ برزیل روبرو هستند. مواقعی لازم است که نیروهای مردمی برای مقاومت و مقابله با اقدامات استبدادی، دیکتاتوری و فاشیستی حکومت، خودشان را با همدیگر بازسازی کنند. آزمایش ناموفق PT که همیشه در پی سازش طبقاتی بود و هرگز خودش را برای مقابله آماده نکرد، هرگز نباید تکرار شود.

مسائلی که اکنون باید با آن‌ها روبرو شویم، فراوان هستند.

آیا چه قادر به تغییر رادیکال مسیر سیاسی که اکنون دنبال می‌کند و عمدتاً به نهادها و انتخابات‌ها محول می‌شود، خواهد بود؟ آیا به تکرار ائتلاف‌های میان-طبقاتی خود ادامه خواهد داد که برای دستیابی به پیروزی‌های انتخاباتی ضروری تلقی می‌شوند اما هیچ تغییر اساسی را تضمین نمی‌کنند؟ آیا قادر خواهد بود تا خودش را از نو ابداع کند و نوع جدیدی از بدیل ارائه دهد که قادر به واسازی نهادگرایی‌ای باشد که امروزه غالب است و طبقه‌ی کارگر، جنبش‌های اجتماعی و مبارزات در حواشی/پیرامون را منزوی می‌سازد؟ آیا قادر خواهد بود پروژه‌ی ضدسرمایه‌داری جدیدی را بر اساس تجربیات

انضمامی و روزمره صورت‌بندی کند، یک شیوه‌ی جدید اجتماعی و جمعی از زندگی که طبقه‌ی کارگر در طراحی و ریخت‌شناسی چندوجهی خود جزئی بنیادین از آن باشد؟

اگر مرکز ثقل اقدامات چپ در سراسر قرن بیستم، کنش نهادی و پارلمانی بود (با پیروی از آنچه مزاروش به شکل برانگیزاننده و انتقادی‌ای مسیر کم‌ترین مقاومت می‌نامید)، بزرگ‌ترین چالش در این دوره جای دیگری یافته خواهد شد، جایی متفاوت از آنچه تاکنون بر چپ تسلط داشته و آن را فرسوده است.^{۲۰} بازسازی پیوندهای ارگانیک میان جنبش‌های کارگری و اجتماعی، با موزاییک آن‌ها از ابزارهای متعدد و بدون ساختارهای سلسله‌مراتبی پیشین، ضروری است، که کنش‌های انضمامی طبقه‌ی کارگر را نقطه‌ی شروع خود می‌گیرد.

اگر جنبش‌های اجتماعی، قدرت و نیروی حیاتی خود را در روابطی می‌یابند که آن‌ها را به زندگی روزمره پیوند می‌زند، پس نقطه‌ی آغاز مهمی داریم. با این حال، این جنبش‌های اجتماعی در برزیل و همچنین سایر کشورها، با توجه به خاص‌بودگی آن‌ها، عاقبت با مشکلات بسیاری در هنگام تلاش برای تصویر یک پروژه‌ی اجتماعی که به فراسوی سرمایه برود، روبرو می‌شوند.

اتحادیه‌ها نیز به سهم خودشان غالباً خویشتن را زندانی منافع بی‌واسطه‌تر طبقه‌ی کارگر می‌یابند که موجب محدودیت و گاهی اوقات ممانعت از درک تمامیت اجتماعی و به‌طور اخص، پیشرفت به معنای تعلق طبقاتی می‌شود که با توجه به چندپارگی شگرف حیات اجتماعی و وسایل نامحدود دست‌کاری توسط سرمایه در دنیای کنونی، بسیار اهمیت دارد.

سرانجام احزاب چپ پروژه‌های سوسیالیستی و ضدسرمایه‌داری خود را با سخنان کلی تشریح کرده‌اند، اما غالباً متوجه می‌شوند که از طبقه‌ای که در زندگی روزمره‌ی خود متکی بر کار است، فاصله گرفته‌اند.^{۲۱} آن‌ها پروژه‌های نظری خود را طراحی

می‌کنند، اما در انفصال از زندگی روزمره، پایگاهی اجتماعی نمی‌یابند که بتواند پروژه‌های آن‌ها را سر پا نگه دارد و به پیش براند.

اگر در جانب خرد و انقلاب هستیم، باید این سه ابزار - جنبش‌ها، اتحادیه‌ها و احزاب - را که توسط طبقه‌ی کارگر از زمان کمون پاریس خلق شده و در طول قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم شکننده‌تر شده‌اند، صورت‌بندی کنیم. یافتن نقطه‌ی آغازی در این جهت که همزمان با رادیکالیسم و سازمان‌دهی ضروری تلاقی خواهد کرد، امکان‌پذیر است.

سرآغاز ضروری کار ما این است که به طریق لوکاچی تعیین کنیم که مسائل حیاتی زمانه‌ی ما چیستند اگر بخواهیم با همدیگر، در همبستگی با هم، به سمت شیوه‌ی نوین و رهایی‌یافته‌ای از حیات گام برداریم.

پیوند با منبع اصلی:

[The Preemptive Counterrevolution and the Rise of the Far Right in Brazil](#)

پی‌نوشت‌ها

^۱ Karl Marx, *The Eighteenth Brumaire of Louis Bonaparte* (New York: International, ۱۹۶۴), ۲۶.

ترجمه‌ی فارسی از باقر پرهام است. م

^۲ Florestan Fernandes, *A Revolução Burguesa no Brasil* (São Paulo: Zahar, ۱۹۷۵).

^۳ Caio Prado Jr., *A Revolução Brasileira* (São Paulo: Brasiliense, ۱۹۶۶).

^۴ در این مقاله به میزان زیادی از ایده‌های مختلفی که در کتابیم (*O Privilégio da Servidão* (São Paulo:)

Boitempo, ۲۰۱۸) و در مصاحبه‌ی اخیرم (*Historical*) “The Long Brazilian Crisis: A Forum,”

۲۰۱۹، ۲۲، January) *Materialism*، پروراندۀ بودم، استفاده کرده‌ام.

^۵ Antonio Gramsci, *Maquiavel, a Política e o Estado Moderno* (Rio de Janeiro: Civilização Brasileira, ۱۹۶۸).

^۶ Marx, *The Eighteenth Brumaire*.

^۷ Antunes, *O Privilégio da Servidão*.

^۸ Marx, *The Eighteenth Brumaire*.

^۹ دیلما فقط در طی دوره‌ای کوتاه در پی کاهش اندک نرخ بهره‌ی بانکی بود. مقاومت آن چنان شدید بود که او فوراً عقب‌نشینی کرد.

^{۱۰} See István Mészáros, *Beyond Capital: Toward a Theory of Transition* (New York: Monthly Review Press, ۲۰۰۰); François Chesnais, *A Mundialização do Capital* (São Paulo: Xamã, ۱۹۹۶); and Robert Kurz, *O Colapso da Modernização* (São Paulo: Paz e Terra, ۱۹۹۲).

^{۱۱} منسالانو ارجاع به فساد نظام‌مند و تقریباً ماهانه است که وجوهی از پتروبراس دریافت می‌کرد و به احزاب متحد با PT می‌پرداخت تا آن‌ها به حمایت از حکومت ادامه دهند، علاوه بر وجوهی که به جیب خود PT می‌رفت.
^{۱۲} نمونه‌ای از این خسران را می‌توان در کمربند صنعتی دید که خاستگاه لولا و PT است. در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۴، دیلما در این شهرهای طبقه-کارگری از ائسیو نیوز (Aécio Neves) کاندیدای جناح راست شکست خورد.

^{۱۳} Giorgio Agamben, *Estado de Exceção* (São Paulo: Boitempo, ۲۰۰۴).

^{۱۴} Marx, *The Eighteenth Brumaire*.

^{۱۵} Mészáros, *Beyond Capital*.

^{۱۶} Antunes, *O Privilégio da Servidão*.

^{۱۷} Mészáros, *Beyond Capital*.

^{۱۸} Georg Lukács, *Lenin: A Study on the Unity of His Thought* (London: New Left Books, ۱۹۷۰).

^{۱۹} “The Long Brazilian Crisis: A Forum.”

^{۲۰} Mészáros, *Beyond Capital*.

^{۲۱} Ricardo Antunes, *The Meanings of Work* (Chicago: Haymarket, ۲۰۱۳).